

## آخرالزمان و پایان جهان- فصل اول: در عهد عتیق

## تمهید

آخرالزمان یا «پایان تاریخ» از اسطوره‌های تکرار شونده‌ای است که در سطوح مختلف حیات بشری، مدام بازخوانی شده و می‌شود. این سطوح عبارتند از پایان زندگی یک فرد، پایان فرمانروایی یک حکومت، پایان حیات یک فرهنگ و یک تمدن، و حتی پایان زندگی این زمینی که در آن زندگی می‌کنیم، همه‌ی این نقطه‌های پایان، لایه‌هایی از همین اسطوره‌ی تکرار شونده‌ی آخرالزمان است. منظورم از «اسطوره» قصه‌های مرده نیست. اسطوره در این مجال عبارت است از داستان وقایعی تکرار شونده که از دورترین روزگاران به تناوب اتفاق می‌افتد و هر قومی یا هر تمدنی به‌گونه‌ای با آن مواجه می‌شود

آخرالزمان همراه با ویرانی است اما از دل هر ویرانی، ممکن است ایده‌ی تازه‌ای تولد یابد و مقدمه‌ی پیدایش تمدن تازه‌ای شود. غروب تاریخ یا آخرالزمان هر تمدنی نیز، هنگامی است که همه‌ی ایده‌های پیشین به آخر راه خود می‌رسند و دیگر حرفی برای گفتن و راهی برای رفتن ندارند.

بنظر می‌رسد تکرار اسطوره‌ی آخرالزمان، به معنای این نیست که همان راه طی شده‌ی قبلی عینا و بدون کم و کاست تکرار می‌شود، بلکه هر ایده‌ی تازه‌ای که از دل هر ویرانی پدید می‌آید، به نوعی کمال یافته‌تر و گامی فراتر از گذشته است. مفهوم «عبرت از گذشته» یا درس گرفتن از تاریخ، می‌تواند بیانگر این نکته هم باشد. بنا بر این می‌توان گفت که تکرار اسطوره‌ی آخرالزمان، چرخشی استعلائی است که با هر دور تازه‌ای، افقی بالاتر و کمال یافته‌تر از پیش را نیز تجربه می‌کند.

همچنین، در این نوشته، "زمان" با معیارهای طبیعت بیرون از ما مطرح نیست. بلکه "زمان" در اینجا، عبارت است از مجالی یا فرصتی که یک فرد، یک ملت، یک فرهنگ و تمدن، یا حتی یک ایده در آن فرصت حضور می‌یابد. عناصر طبیعی مانند خورشید و ماه که وسایل سنجش و اندازه‌گیری زمان برای انسان شمرده می‌شوند، تا هنگامی برای یک فرد یا برای یک تمدن، حضوری زنده و عینی دارند که آن فرد یا آن تمدن هنوز زنده باشند. چنان است که انگار خورشید در جان ما طلوع می‌کند و در جان ما غروب می‌کند، و این واقعه تا هنگامی

تداوم دارد که ما زنده باشیم. به همین جهت در اینجا مفهوم «زمان» در باره‌ی جهان بیرون از ما و جدای از ما، مورد نظر نیست.

به تعبیر دیگر، اسطوره‌ی «آخرالزمان» که در کتب عهد عتیق، در انجیل‌ها و سپس در قرآن با تعبیرهای نسبتاً مشابه آمده است، با وقایعی چون درهم پیچیده شدن خورشید، فروپاشی ستارگان و تزلزل کوه‌ها نموده شده است. این وقایع اگر چه ظاهراً به تخریب جهان هستی و فروپاشی نظم گیهان اشاره دارد، اما با اندکی تامل در متون مورد نظر می‌توان دریافت که این وقایع و حوادث، معطوف به حیات و فرهنگ و ایده‌های انسان است.

همانگونه که در تعبیرهای اسطوره‌ی آفرینش، همه چیز برای انسان آفریده شده است<sup>۱</sup> هنگامی هم که شعله‌ی زندگی در انسان به خاموشی می‌گراید چنان است که خورشید و ماه و ستارگان، چون پاره نمدهایی کهنه، سیاه و چرکین شده و فرو می‌ریزند<sup>۲</sup> ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد، کوه‌ها بر پیکر آدمی آوار می‌شوند و دریاها با خروش و مهابت عظیم به خشکی‌ها هجوم می‌آورند.

در نقطه‌ی پایان زندگی، همان هنگام که حیات آدمی گرفتار آشوب ویرانی می‌شود، چنان است که نظم جهان هستی نیز از هم می‌گسلد، ویرانی و تباهی چون انبوهی از عقاب‌های هراس انگیز، دیوانه وار به سوی طعمه‌ی خویش انسان هجوم می‌آورند.

اینکه چنین تعبیرهایی با واقعیت طبیعت و پدیده‌ها همخوانی داشته باشد یا نداشته باشد مورد بحث نیست، اگر چه در نگاهی کلان، بسا که این ویرانی نهایتاً شامل جهان واقعی و طبیعت بیرون از ما هم خواهد بود، اما به نظر می‌رسد در اینجا بیشتر تلقی انسان از نقطه‌ی پایان مورد نظر است.

بنا بر این داستان تاریک شدن خورشید و ماه، فروپاشی ستارگان و از هم گسستن نظم هستی، که در کلام

<sup>۱</sup>- خداوند است که همه‌ی آنچه در زمین است برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و بر آن احاطه و استیلاء یافت، پس آن را هفت آسمان پرداخته و یکسان برآورد و همان خداوند بهر چیزی بس دانا است (آیه‌ی ۲۹ از سوره بقره)

<sup>۲</sup>- این تعبیر را از مکاشفات یوحنا گرفته‌ام که: چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت و... (مکاشفات یوحنا، باب ششم، آیه ۱۲)

انبیاء سلف بارها تکرار شده، شاید صرفاً محدود به یک واقع بودگی در طبیعت بیرون از ما نباشد، بلکه اشاره به نقطه‌ی پایان زندگی انسان باشد.

نقطه‌ی پایان، در عین حال که بیانگر پایان یافتن زندگی و حیات انسان یا پایان یک دوره‌ی تمدنی خاص است، همچنین در مضامین دینی، با مفهوم «انتقام» و «جزاء» نیز درهم آمیخته است.

به تعبیر دیگر، فهم انسان از نقطه‌ی پایان برای دین‌باوران و بی‌دین‌ان، امری مشترک و پذیرفته است اما آنچه نظام اندیشگی دینی را از غیر دینی متمایز می‌گرداند این است که در نگاه دین‌باوران، خداوند از بدکاران انتقام خواهد گرفت و نیکوکاران را از ویرانی نجات خواهد داد.

### نقطه‌ی پایان در عهد عتیق:

در مضامین عهد عتیق که ایده‌ی زنده شدن پس از مرگ چندان روشن نیست، «مرگ بی بازگشت» یا همان نقطه‌ی پایان، انتقامی دانسته شده است که خداوند به سبب گناه‌کاری آدم، برای او رقم می‌زند. گزارش باب سوم کتاب پیدایش از داستان آدم به همین نکته اشاره دارد که پس از نافرمانی آدم، خداوند گفت:

تو از خاک هستی و به خاک راجع خواهی شد<sup>۱</sup>

تولید مثل و کثیر شدن، امری مشترک میان همه‌ی موجودات زنده در عرصه‌ی حیات است اما در اسطوره‌ی آفرینش، از گزارش تورات تلویحاً چنین بر می‌آید که آدم و همسرش حوا، برای اینکه چاره‌ای در برابر مرگ اندیشیده باشند، از طریق تولید مثل و پدید آوردن فرزندان، تلاش کردند تا خود را کثیر نموده و در قالب‌های تازه باز یابی کنند.

تشکیل قبیله‌ها که هر کدام به نحوی نام جد اعلای خود را دارند، به این معنا هم هست که مجموع افراد قبیله، خود را همان جد اعلای خود می‌انگارند و هویت خود را در پرتو هویت جد اعلای خود می‌شناسند در این رویکرد، هویت فردی هر شخص، چندان به چیزی شمرده نمی‌شود و هویت فردی تحت‌الشعاع هویت جمعی است.

۱- پیدایش، باب سوم، آیه ۱۹

بنا بر این قابل درک خواهد بود که نقطه‌ی پایان، اهمیت و کارکرد اصلی خود را نه در میراندن یک فرد بلکه در انهدام کل قبیله جستجو کند. احتمالاً به همین گونه است که در وقایعی چون طوفان نوح یا عذاب برای شهرهای سدوم و گمورا، هیچ اشاره‌ای به کودکان نشده است. یعنی هنگامی که عذاب بر شهرهای سدوم و گمورا نازل می‌شود، نه تنها زنان و مردان شهر، بلکه کودکان را هم در خود فرو می‌بلعد، حتی تمامی جانوران و چهارپایان و احشام نیز طعمه‌ی واقعه‌ای می‌شوند که «خط پایان»، «انتها» یا همان انتقام الهی می‌شوند:

خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان<sup>۱</sup>

در مضامین تورات چنان نموده شده است که رسیدن به نقطه‌ی پایان به سبب گناهکاری آدمیان، با حوادث مرگ آور طبیعی مانند زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیل‌ها، خشکسالی‌ها و انواع بیماری‌های کشنده‌ی مسری و غیر مسری، همراه است. حوادث مرگباری که اغلب منشاء طبیعی دارند در قالب داستان‌هایی مانند طوفان نوح و قوم لوط، از مشخص‌ترین آن‌ها است که در باور دینی به انتقام خداوند تعبیر شده است و نوعی داوری خداوند شمرده شده است. احتمالاً از همین رهگذر بوده است که برای نشان دادن نقطه‌ی پایان و داوری خداوند، خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها نیز که حیات آدمی وابسته به آن‌ها است، ابزاری در دست خداوند می‌شوند برای روز انتقام. این روز را «روز خداوند»، «روز جزا» و «روز داوری» نیز نامیده‌اند:

جماعت‌ها، جماعت‌ها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند<sup>۲</sup>...

در مضامین دینی «نقطه‌ی پایان» و روز انتقام، بیشتر برای گناهکاران دانسته شده است و بی‌گناهان و نیکان که دل در گرو خداوند داشته باشند به نجات و رهایی دست می‌یابند. اما به نظر می‌رسد در این روایت نوعی تناقض هم وجود دارد. حوادث مرگباری چون طوفان و زلزله و سیل و امراض که انتقام خدا شمرده شده است بسا

<sup>۱</sup>- پیدایش باب ششم، آیه ۷

<sup>۲</sup>- کتاب یونیل باب سوم آیات ۱۴ و ۱۵

که کودکان و بیگناهان بسیاری را هم در خود فرو می‌بلعد. گویا نجات یافتگان کسانی هستند که علاوه بر بیگناهی همچنین منتخب از سوی خداوند هم باشند.

کهن‌ترین روایتی که در مورد نجات بی‌گناهان در کتاب پیدایش آمده، مربوط به داستان طوفان نوح است. مطابق این روایت، خداوند که اندوهگین از شرارت انسان شده است، تصمیم می‌گیرد همه‌ی آفریده‌های خود را اعم از حشرات و جانوران و انسان نابود کند، اما نوح در نظر خداوند مورد توجه قرار گرفت. داستان کشتی نوح و نجات نوح از ویرانی طوفان، یکی از نمونه‌هایی است که مفهوم «نجات» را به اسطوره‌ی آخرالزمان پیوند داده است.<sup>۱</sup> داستان قوم لوط، انهدام شهرهای سدوم و گمورا، و نجات لوط از آن ویرانی، نمونه‌ای دیگر از همین پیوند آخرالزمان با مفهوم نجات است.<sup>۲</sup>

گاهی چنان نموده شده است که هویت همه‌ی مردمان یک شهر بزرگ، نه تنها با جد اعلا‌ی قبیله بلکه با هویت فرمانروای آن شهر گره می‌خورد و تحت‌الشعاع هویت او قرار می‌گیرد و هنگامی که قرار است خداوند از آن فرمانروا انتقام بگیرد، تمامی مردمی را هم که در سرزمین او زندگی می‌کنند گرفتار عذاب می‌کند. داستان فرعون مصر به روزگار موسی، و انواع عذاب‌هایی که خداوند بر مصریان فرو فرستاد، یکی از نمونه‌هایی است که در کتاب خروج از آن یاد شده است.<sup>۳</sup>

در عین حال، صرف نظر از داستان‌هایی همچون طوفان نوح و ماجرای شهرهای سدوم و گمورا، به هر حال واقعه‌ی مرگ برای هر فردی چه از نیکان و چه از شریران، امری محتوم است. برخی آثار دیگر که ضامم تورات شمرده می‌شود و بعد از تورات تدوین شده است از واقعه‌ی نقطه‌ی پایان به گونه‌ای یاد کرده‌اند که ربطی به حوادث کیهانی و طبیعی ندارد. این نمونه‌ها را در کتاب حزقیال می‌توانیم ببینیم که خداوند به جای فرستادن طوفان و صاعقه، قومی را بر می‌انگیزد تا با هجوم نظامی خود، قومی دیگر را منهدم کنند.

در همان کتاب حزقیال همچنین می‌توان تاریخ شدن خورشید و ماه، و فروپاشی ستارگان را برای پادشاه مصر،

<sup>۱</sup>- کتاب پیدایش، باب ۶

<sup>۲</sup>- همان، قسمتی از باب ۱۸ و ۱۹

<sup>۳</sup>- کتاب خروج باب ۹

به واقعه‌ای درونی و روانی برای شخص فرعون تعبیر کرد:

هنگامی که تو را خاموش گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد. و خداوند یهوه می فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد<sup>۱</sup>

در کتاب جامعه که تصویرهایی از لحظه‌های پایانی عمر آدمی آمده است، این تعبیرها با وضوح بیشتری دیده می‌شود. برای کسی که در بستر مرگ قرار گرفته است، خورشید و ماه تاریک و پنجره‌ها بی نور می‌شود، آواها به خاموشی می‌گرایند، و آدمی که خود را همچون جامی زرین می پنداشت، چون سفالینه‌ای درهم شکسته به خاک باز می‌گردد<sup>۲</sup>.

رسیدن به نقطه‌ی پایان، برای هر کسی و هر تمدنی، امری محتوم دانسته شده است<sup>۳</sup>، اما در اغلب مضامین دینی و حتی غیر دینی، این نقطه‌ی پایان به آغازی دیگر که معمولاً نازاده و ناشده است پیوند زده می‌شود.

پیوند نقطه‌ی پایان به آغازی دیگر را پیش از این در داستان طوفان نوح یاد آور شدم اما چنان آغازی باز هم تا حدود زیادی، تکرار گذشته بود. باز هم آدمیان در همین زمین به کثیر شدن پرداختند، باز هم نسبت به خداوند و نسبت به یکدیگر ستم روا داشتند و به تعبیر عیسی مسیح، بسی رسولان خداوند را که در خانه‌ی قدس خداوند به قتل رسانیدند<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد باید وقایع زیادی دست به دست هم داده باشد تا مفهوم نقطه‌ی پایان در مضامین مسیحیت، بسی گسترده از آن باشد که در طوفان نوح آمده بود. یعنی ویرانی همه‌ی جهان و انهدام قطعی زمین برای همیشه. در عوض «آغاز دیگر» به قلمروی به نام «ملکوت» نسبت داده شده است که شاید ربط چندانی با زندگی در این زمین نداشته باشد.

۱- حزقیال، باب ۳۲ آیات ۷ و ۸

۲- اقتباسی از کتاب جامعه، باب دوازدهم

۳- اشاره به آیه‌ی سی و چهارم از سوره‌ی (اعراف)

۴- انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۳۵

اما ورود به ملکوت برای هرکسی هنگامی میسر می‌شود که «روح‌القدس» را درک کرده و به او ایمان داشته باشد. این ایده، چندان پر رمز و راز طرح شده است که تاویل‌های متفاوت و گاه ضد و نقیض می‌توان از آن داشت. آیا نجات دهنده، آنگونه که در کتاب یوئیل آمده، یهوه خدای اسرائیل است؟

آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند. و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان و زمین متزلزل می‌شود، اما خداوند ملجای قوم خود و پناه بنی اسرائیل خواهد بود.<sup>۱</sup> یا مطابق برخی روایات انجیل‌ها، مسیح و نجات دهنده همان عیسیای ناصری است؟ یا تسلی دهنده‌ی دیگری است که در انجیل یوحنا از او یاد شده است؟ یا «روح‌القدس» نوعی دگردیسی در گوهر وجود آدمی پدید می‌آورد که سبب نجات وی خواهد شد؟ این نکته را در ادامه بیشتر توضیح خواهیم، اما پیش از طرح مسئله‌ی نجات، ابتدا گذری کوتاه به موضوع ویرانی و فروپاشی در کلام عیسی مسیح دارم.

شاید بتوان گفت همه‌ی آن آیات هراس‌انگیز که در کلام انبیاء پیش از مسیح در مورد نقطه‌ی پایان آمده بود، در انجیل‌ها بازخوانی تازه‌ای از آن صورت می‌گیرد. در همین بازخوانی تازه بود که ملکوت به عنوان ایده‌ای نسبتاً تازه، یا سرزمینی معنوی، شکل نهایی خود را پیدا کرد، اما این بازخوانی، با آنچه بعدها در سوره‌ی تکویر آمد از برخی جهات متفاوت است.

چهاردهم مرداد ماه ۱۳۸۹ / مشهد

<sup>۱</sup> - کتاب یوئیل، باب سوم، آیات ۱۵ و ۱۶